

آموزش و پرورش، چالش‌ها و مشکلات و توسعه پایدار

نوید حسنیپور آزاد^۱، اکبر خان زاده بالکان لو^۲، امیرحسین عبادی^۳

^۱ مدیر مدرسه دبستان هوشمند امیرکبیر شهرستان مراغه - دکتری عمران

^۲ معاون آموزشی مدرسه حاج عمران اشرفی آذربایجان شرقی مراغه - فوق لیسانس برنامه درس

^۳ آموزگار پایه پنجم مدرسه امیرکبیر آذربایجان شرقی مراغه - لیسانس

چکیده

آموزش و پرورش مدرن و معاصر در ایران، به قدمتی تقریباً یکصد ساله، بخش معتناهی از منابع این دوره از تاریخ کشورمان را به خود اختصاص داده است. علیرغم اینکه در این نظام یکی از اصیل‌ترین و وسیع‌ترین قشر فرهنگی تاریخ، یعنی معلمان، شرکت داشته‌اند و همه نهادها، گروه‌ها و آحاد جامعه به نوعی در تحقق اهداف آن مشارکت دارند، با این وجود اکنون با بغرنج‌ترین مشکلات و چالش‌ها مواجه می‌باشد، به گونه‌ای که بسیاری از محققان و اندیشمندان جامعه، ریشه اغلب مشکلات، نابسامانی‌ها، نارسایی‌ها و بحران‌های اجتماعی را در سیستم و فرایند آموزشی جستجو و معرفی می‌کنند.

واژه‌های کلیدی: آموزش و پرورش، چالش، توسعه پایدار

مقدمه

نظام آموزش و پرورش بنا به ضرورت تغییرات اجتماعی یکی از سازمانهای پیچیده و بزرگ اجتماعی در هر کشوری محسوب می شود و با رشد و توسعه اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی پیوندی ناگسستنی دارد و به تدریج از یک حالت ساده ابتدایی به یک حالت پیچیده در آمده است. ثمر بخشی این نظام از یک سو، تبدیل انسانهای مستعد سالم، بالنده، متعادل و رشد یافته است و از سوی دیگر تامین کننده نیازهای نیروی انسانی جامعه در بخشهای متفاوت فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی است. به دلیل چنین اهمیتی است که در عصر حاضر همه دولتهای جهانی از کوچک و بزرگ، قدرتمند و ناتوان و صنعتی تا در حال توسعه، پرداختن به آموزش و پرورش مردم خود را در شمار وظایف اساسی می دانند و برای همگان، سراسری و حتی اجباری کردن آن، تعهدات سنگینی در قانونهای اساسی و بنیاد خود می گنجانند و درصد زیادی از تولید ناخالص ملی و بودجه جاری کشور را به این امر اختصاص می دهند. امروز به دلیل گسترش علوم و تجارب بشری و توسعه فن آوری و پیشرفتهای صنعتی، گرایش به سازمانهای آموزش و پرورش امری فراگیر و جهانی شده است. به حدی که یکی از شاخصهای مهم رشد هر جامعه را وسعت دامنه وظایفی می دانند که نظام آموزش و پرورش آن به عهده گرفته است. استقبال روز افزون جوامع گوناگون از آموزش و پرورش سبب شده است که دولتهای مرکزی یا ایالتی یا محلی، سعی کنند با اتخاذ سیاستهای بخردانه، به آرمان مردم جامعه گوناگون از آموزش و پرورش عمومی و تخصصی میزان برخورداری از آموزش و پرورش عمومی و تخصصی متفاوتند. مثلاً در برخی از کشورها آموزش و پرورش عمومی و اجباری تا پایان دوره متوسطه، در بعضی تا پایان دوره راهنمایی و در برخی تا پایان دوره ابتدایی انجام می گیرد.

گفته شده قریب ۱۵ درصد بودجه کشور در آموزش و پرورش به مصرف می رسد و از این جهت شاید بیشترین سهم بودجه دولتی را - صرف نظر از گستره کمی آن - به خود اختصاص داده است. با این وجود، برغم زحمات فراوان و بی شایبه قاطبه معلمان، که به استناد قراین موجود و نظرسنجیها، در مقایسه با کارمندان سایر سازمانها و نهادهای دولتی، بیشترین کار مفید را به انجام می رسانند، میزان کارآمدی و اثربخشی آن به سبب نارضایتی عمومی از کیفیت خروجیهای آن، پیوسته معروض توجه و انتقاد بسیاری از ناظران و صاحب نظران واقع شده است. به زعم منتقدان، نظام فعلی آموزش و پرورش پاسخگوی خیل عظیم مطالبات، نیازها و انتظارات جامعه نیست و نیازمند اصلاحات جدی و اساسی است و استدلال می کنند که با رویکردهای منسوخ و متصلب کنونی و بدون توجه به نیازها و تقاضاهای اجتماعی و محیطی (ملی و فراملی) روزافزون، نمی توان از نهاد مزبور خواست رسالت و کارکردهای اساسی خود را اجرا کند.

نیز، استدلال شده اگر قرار است جامعه در حال گذار ایران به سلامت از گردنه های صعب العبور تغییرات اجتماعی گذر کند، شایسته است که نظام آموزش و پرورش صرف نظر از تأخیرهایی که تاکنون در ورود به عرصه مهندسی اجتماعی داشته است، مسئولیت و سهم بیشتری در قبال جامعه بر عهده گیرد و نقش جدی تری را در خروج از بن بست کنونی و نیل به جامعه مطلوب ایفا نماید.

این مهم میسر نمی شود مگر اینکه نظام آموزش و پرورش ما، ضمن کسب وزن، شأن و جایگاه شایسته و واقعی خود در نظام و سلسله مراتب اجتماعی و سازمانی کشور، ابتدا بتواند خود را از قید و بندها و مشکلات بیشماری که با آن دست و پنجه نرم می کند رها سازد و به منزله بازوی روشنفکری جامعه، زمینه های شکل گیری آموزش و پرورش انسان گرا، رهایی بخش و مقوم توسعه همه جانبه و درونزا را فراهم آورد و در پرتوشناسایی، تحلیل و طبقه بندی اهم چالش های موجود، و همگام با تحولات جهانی، چشم انداز مناسبی را برای خود و جامعه فراهم نموده، تا به نوبه خود، گره از راز فروبسته توسعه نیافتگی ایران بگشاید.

– ایران، معمای توسعه ومشکلات برنامه ریزی

اکنون قریب به نیم قرن - تقریباً همگام با ژاپن - از گام نهادن ایران در مسیر برنامه‌ریزی جهت نیل به توسعه همه جانبه و پایدار می‌گذرد و در این راه منابع بیشماری صرف شده است. ظاهراً آرمان اولیه محمدرضا شاه پهلوی نیل به مرتبت اقتصادی و صنعتی کشورهای پیشرفته ای چون امریکا و آلمان بود، لیکن بزودی دریافت که تحقق این آرزوی بلند پروازانه مستلزم تمهیدات و مقدمات فرهنگی - اجتماعی دراز آهنگی است که فقط در خلال یک فرایند طولانی تاریخی وصال می‌دهد - و عجلتاً ایران فاقد پتانسیل و آمادگی لازم برای آن است؛ لذا، اندکی بعد، ژاپن به الگوی توسعه ایران بدل شد اما آن نیز به عللی که خارج از حوصله این نوشتار است، ره بجایی نبرد و اکنون همگان میدانیم که چگونه امواج انقلاب سال ۵۷، بساط تجدد و شبه مدرنیسم ناقص و سطحی خاندان پهلوی را در نوردید.

پس از پیروزی انقلاب و تثبیت تدریجی حاکمیت سیاسی بر آمده از آن و آغاز مجدد سنت برنامه ریزی، ظاهراً، گفته و ناگفته، کشورهایی چون مالزی، اندونزی، کره و... به الگوی توسعه ما بدل شدند، اما به رغم گذشت یک ربع قرن از پیروزی انقلاب هنوز مراد حاصل نگردیده است و گویا پیوسته راه را گم و از هدف دور افتاده ایم، چندانکه به تعبیر یکی از ژاپنی‌ها اکنون «در توسعه نیافتگی بسی توسعه‌یافته» ایم.

براستی مشکل ما چیست؟ و چرا به‌رغم اینهمه تلاش و صرف منابع - گویا با ابتلا به نفرین ابدی خدایان، همچنان گرفتار سرنوشت سیزیف - پیوسته مشغول طی کردن یک سیکل معیوب و عقیم هستیم؟!

هم اکنون ایرانیان، به‌رغم استظهار به یک عقبه و پشتوانه عظیم و غنی تاریخی - فرهنگی، و با وجود برخورداری از منابع سرشار طبیعی، به تعبیر زنده یاد دکتر عظیمی، به عنوان کارگر، کارمند، مدیر، معلم و... شب و روز کار می‌کنند و جان می‌کنند، اما حاصل آن تولید سرانه ای قریب ۱۵۰۰ دلار (در قبال در آمد سرانه قریب ۴۰/۰۰۰ دلاری کشورهای فاقد منابع طبیعی همچون سوئیس و ژاپن) می‌باشد. اگر توسعه را به یک تعبیر افزایش قابلیت و توان یک جامعه در بهره‌وری از ظرفیت‌های تاریخی، اجتماعی، انسانی، اقتصادی و طبیعی خود بدانیم، این بدان معناست که جامعه ما تا بحال فقط توانسته از ۵ درصد ظرفیت خود بهره برداری کند!

علل انحطاط و عقل ماندگی ایران

گرچه تاکنون، اندیشمندان و پژوهشگران در باب علل انحطاط و عقب ماندگی ایران از منظرهای گوناگون، نظریات و تفاسیر متعدد و متنوعی - اعم از علل تاریخی/ جغرافیایی، طبیعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، روانی، فلسفی، توطئه یا تهاجم بیگانگان و... خلاصه لاهوتی و ناسوتی و اهورایی و اهریمنی - را مطرح کرده‌اند، که هر یک بنوبه خود حاوی نکات جالب و در خور تأملی می‌باشد، لیکن با توجه به خروج روز افزون بشر از چرخه جبر و تقدیر طبیعی و ماوراء طبیعی، و نقش بارز وی در تقریر سرنوشت خود، نگارنده مایل است در تبیین راز درماندگی و فروماندگی ایران معاصر، تکیه و تاکید اصلی خود را بر روی سرنوشت خود ساخته و خود خواسته جامعه ایران - آنهم از منظر و محدوده سازه آموزشی - بنهد.

- حلقه مفقوده

توسعه را فرایند تحول بنیادین باورهای فرهنگی، نهادهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به منظور خلق و متناسب شدن با ظرفیتهای جدید و ارتقاء کمی و کیفی قابلیت‌ها و توانایی‌های انسانی، آموزشی، اقتصادی و... دانسته اند که نیل به چنین مرتبه‌ای، بیش و پیش از همه، مستلزم تحول فرهنگی و ارزشی جوامع می‌باشد. مطالعات و تجربیات بین‌المللی، جملگی مبین و مؤید این نکته است که توسعه پایدار و همه‌جانبه، الزاماً باید از بستر نیروی انسانی بگذرد و پیش شرط توفیق، تثبیت و تداوم هرگونه توسعه و تحولی، سرمایه‌گذاری در توسعه انسانی بمنزله رکن و هسته اصلی و محوری آن می‌باشد. به بیان امروزی، دانش و دانایی ملی، رکن اصلی توسعه، و نظام آموزشی هم‌گذرگاه نیل به دانایی ملی بشمار می‌آید و جامعه زمانی به اهداف خود دست می‌یابد که از طریق توسعه انسانی مسیر خود را هموار کند، در واقع بنیاد حیات جمعی انسان را تعلیم و تربیت تشکیل می‌دهد و ما «آنگونه زندگی می‌کنیم که تربیت می‌شویم». از اینرو، هر تعبیری که از توسعه داشته باشیم، برای رسیدن به آن تمامی تلاش‌ها بر دوش انسان‌هایی است که باید بار این غافله را به سر منزل مقصود برسانند، و از آنجایی که در دنیای معاصر، نهاد آموزش و پرورش مسئولیت تربیت نیروی انسانی در جامعه را بر عهده دارد، از اینرو، مهمترین بستر تولید و تربیت نیروی انسانی بشمار می‌آید، که با توجه به نقش و شکل فراگیر امروزی آن، یکی از بنیادهایی است که با جامه عمل پوشاندن به کارکردهای تعریف شده خود، اگر نگوئیم سهامدار اصلی، دست کم یکی از سهامداران عمده این فرایند به حساب می‌آید. بر این اساس، بر خلاف پیشگامان نظریه توسعه، که همواره بر اهمیت ایجاد و گسترش منابع مادی و کالبدی تاکید داشتند، امروزه، به لحاظ اهمیت آموزش و پرورش در زندگی اقتصادی - اجتماعی افراد و جوامع، از هزینه‌های آموزشی به عنوان یک سرمایه‌گذاری بنیادی یاد می‌شود.

نظریه سرمایه انسانی، ضمن تاکید بر بهره‌ورزا بودن سرمایه‌گذاری در منابع انسانی، استدلال می‌کند که این سرمایه‌گذاران، سبب افزایش ظرفیت و توان تولید و بهره‌وری افراد می‌شود. از نقطه نظر اقتصادی، گرچه بازگشت سرمایه‌گذاری در نیروی انسانی، اغلب مستلزم فرایندی طولانی و بلندمدت است، لیکن بازدهی آن بسیار عمیق و گسترده بوده و در تمام کنش‌های فردی و جمعی افراد آموزش دیده - اعم از رفتار، گفتار، خوراک، پوشاک، نرخ جمعیت و... و در نتیجه کاهش هزینه‌های اقتصادی، بهداشتی، قضایی و... - انعکاس می‌یابد.

همچنین از آنجا که نیروی انسانی از عوامل اصلی تولید می‌باشد، این نوع سرمایه‌گذاری با افزایش سطح مهارت و تخصص نیروی کار، موجب ارتقای کیفیت تولید و نیز بهبود و اثر بخشی در استفاده از منابع مادی و معنوی و بکارگیری بهینه آنها می‌شود.

افزون بر براهین و رویکرد فوق، وبا توجه به شتاب هندسی تحولات جهان در چند دهه اخیر، گفته می‌شود که اینک جامعه جهانی در حال ورود به مرحله جدیدی از توسعه موسوم به «جامعه دانش» (knowledge society) و «اقتصاد مبتنی بر دانش» (knowledge based Economy) - می‌باشد، که در اثر آن، هم سامانه‌های تولید و توزیع کالا و خدمات و هم سامانه‌های تولید، توزیع، تبدیل و ترویج دانش، دچار دگرگونیهای اساسی خواهد شد.

این تحول در جامعه و اقتصاد جهانی، کشورهای کمتر توسعه یافته و غافل از توسعه دانش، از جمله ایران، را به چالشهای بنیادی جدیدی سوق میدهد؛ آنچنانکه اگر اقتصاد ایران بخواهد بطور طبیعی و با سرعت فعلی فرایند توسعه را طی کند، راهی بس طولانی و احتمالاً نافرجام در پیش خواهد داشت و چه بسا در بین راه در اثر رقابتهای فشرده جهانی مستحیل یا مستهلک گردد. از اینرو، به اعتقاد برخی تحلیل‌گران، شایسته است ایران بدون طی فاز اقتصاد صنعتی و با یک گریز سریع و برنامه ریزی

شده خود را به مرحله اقتصاد دانش پرتاب کند، و برای نیل به چنین جهش بلندی، باید سامانه اقتصادی خود را به یک سامانه یادگیرنده (تبدیل کارخانه و صنعت به مدرسه و دانشگاه و بالعکس) تبدیل کند.

بدیهی است، در پیمودن مسیر فوق، بخش اعظم و اساسی چالشها متوجه سامانه دانش در جامعه، بویژه متوجه بخش آموزش و پرورش ما، به منزله فونداسیون فرهنگی و معرفتی سایر بخشها، می‌باشد که باید با سرعت هر چه تمامتر، ضمن ترک رویکردهای منسوخ و متصلب، واجد صلاحیتها، ظرفیتها و ویژگیهای لازم جهت برداشتن چنین گام بلندی گردد.

با این همه، متاسفانه شواهد و قرائن موجود حاکی از آنست که نگرش و روند کنونی آموزش و پرورش ایران و کیفیت منفی یا نازل خروجیهای آن، نه تنها متضاد با موج یاد شده، بلکه حتی مغایر با ادعای طرفداران سودآوری و بهره‌زا بودن سرمایه‌گذاری در نیروی انسانی می‌باشد. شاید عدم رغبت بخش خصوصیتها حتی خانواده‌ها در مشارکت و سرمایه‌گذاری در بخش آموزش، و شکاف موجود بین مدرسه و دانشگاهها کارخانه و صنعت و نیز فاصله و گسست عمیق نظام آموزشی ایران با واقعیتها و انتظارات پیرامونی - اعم از ملی و فراملی - از سویی، و بی‌انگیزه شدن دانش‌آموزان برای درس خواندن یا ادامه تحصیل، به ویژه در بین پسران، مهاجرت نخبگان و فرار مغزها و... از سوی دیگر، همگی علائم و جلوه‌هایی از واقعیت تلخ مزبور باشد که با توجه به نقش کلیدی سرمایه انسانی در رشد و شکوفایی کشور در بلند مدت، نشانه‌های امیدوارکننده‌ای بشمار نمی‌آیند.

توانا بود هر که دانا بود!

ادبیات کهن ما، اعم از ملی و دینی، مشحون از اشعار، حکایات و روایات دلنشین و نغز در وصف شأن و منزلت علم و معرفت و معلم و متعلم می‌باشد. فلاسفه نیز پیوسته یادآور شده‌اند که انسان حیوانی اندیشمند است که در شعاع آگاهی و اندیشه خود عمل می‌کند و اعمال او مسبوق به افکار اوست و لاجرم پای معیشت او به اندازه گلیم معرفت او دراز خواهد شد و... و بر این‌ها بیافزاید ادبیات جدید را، متأثر از امواج مدرنیته و پُست مدرنیته و به ویژه ملهم از پیامبران و مبشران عصر ارتباطات و اطلاعات نظیر مک لوهان، تافلر، کستلز و...، که پیوسته از آغاز هزاره معرفت بنیاد و نقش دانایی در جابجایی قدرت و ثروت و فراز و فرود دول و ملل سخن گفته و کلمات قصار ایشان زینت کلام و ورد زبان تمام سیاستگذاران، مدیران، نویسندگان و سخنرانان ماست و بی‌وقفه در سطح جامعه پمپاژ می‌شود، چندانکه امروزه، نه همان خواص که عوام کوچک و بازار نیز با بیانات ایشان بیش از روایات ائمه و اولیای دین آشنایند.

اما واقعیت چه می‌گوید؟

گویا، در ایران واقعیات حاوی این طنز تلخ هستند که سردادن شعار و ادعای فراوان در هر زمینه‌ای، اغلب حاکی از کمیابی یا نایابی آن کالا است!

- هرم واژگونه! و مشکل عدم التفات به شان و منزلت واقعی علم و معرفت، معلم و پژوهشگر و استاد

اگر تمایل به ساده‌سازی و ساده‌نگری تلقی نشود، بگمان نگارنده ام‌المسائل نظام آموزشی و بلکه کل جامعه ایران، که باعث انبوه چالش‌ها و این همه واپس‌ماندگی نه همان در سطح آموزش و پرورش، که در سطح ملی و جهانی شده است، تنها یک علت دارد و آن هم عدم التفات و اعتنا به شأن و منزلت واقعی علم و معرفت - و به تبع آن معلم و پژوهشگر و استاد بمثابة طراحان و مهندسان بعد ذهنی و نرم‌افزاری جامعه و به عبارتی مولدان، حاملان و مروجان این اکسیر اعظم خوشبختی و توسعه - می‌باشد. یعنی نگرش و جهت‌گیری جامعه و سیاستگذاران، برنامه‌نویسان، بودجه‌ریزان و مجریان ما، درست بر ضد رویکرد و رهیافت

غالب جهانی مبنی بر استقرار هزاره دانش بنیاد و دانایی محور، و تأکید همگان بر نقش بنیادین و بی‌بدیل سرمایه انسانی و اجتماعی به منزله موتور و محور هرگونه توسعه و تحول و نیز موضوع، محمول و مقصود آن، می‌باشد. نگاهی گذرا و اجمالی به جایگاه آموزش و پرورش و معلم در بین برنامه‌های کلان ملی و در سند بودجه و نیز جایگاه و منزلت آن در سطح و در سلسله مراتب سازمانی و ارزشی جامعه، حاکی از آن است که در واقع عظیم‌ترین دستگاه و نهاد ملی که باید چشم و دل و چراغ جامعه باشد، و همه خانواده‌ها و افراد جامعه بنحو مستقیم و غیر مستقیم با آن مرتبط و عزیزترین کسان خود را به آن سپرده‌اند، نهادی حاشیه‌ای، فراموش شده و تحقیر شده می‌باشد که نمی‌تواند نقش پویا و زنده‌ای را در حیات و تلاش و بالندگی جمعی جامعه ایفا کند و علیرغم اینکه زیرساختی‌ترین سنگ بنای تحولات جامعه در آن رقم می‌خورد، در سلسله مراتب ارزشی سازمان‌های کشوری، سازمانی حاشیه‌ای و صغیر بشمار می‌آید که سایر سازمان‌ها با نگرش قیمومیت و فرادستی بدان می‌نگرند.

همچنین، در صورتی که برنامه‌های بلند مدت کشور، از جمله سیاست کلان فرهنگی، مصوبات مجمع تشخیص مصلحت نظام، برنامه‌های توسعه اول تا چهارم، مصوبات مجلس و شورایی انقلاب فرهنگی و... را مورد بررسی قرار دهیم، روشن می‌شود که شأن آموزش و پرورش در تدوین سیاست‌ها و برنامه‌های مزبور، در حداقل قابل انتظار نیز دیده نشده است. در پرتو چنین نگرشی، طبیعی است که سهم و جایگاه آموزش و پرورش در جلب حمایت حقوقی و منابع موردنیاز خود، توسط سیاست‌گذاران و متولیان امور، فراموش و یا تحت‌الشعاع سایر اولویت‌ها قرار گیرد.

به همین قیاس، در سطح جامعه نیز، شغل معلمی در مرتبه چندم اولویت برای داوطلبان مشاغل قرار دارد و روی آوردن به شغل معلمی، اغلب، برخلاف میل باطنی و از سر اجبار و اکراه بوده، و در هنگام انتخاب رشته نیز، انتخاب دبیری در اولویت‌های پایانی و از سر اضطرار و احتیاط قرار دارد.

فشارها و مشکلات معیشتی معلمان و مقایسه دریافتی آن‌ها با دریافتی کارمندان سایر نهادها و سازمان‌های دولتی، مأیوس کننده بوده و منزلت شغلی آن‌ها را به مراتب پایین در سلسله مراتب مشاغل تنزل داده است. آن‌ها در جامعه سرافکننده و نزد همسر و فرزندان خود خجل و شرمنده هستند و حالی که به دانش آموزان خود درس «بابا نان داد» را می‌دهند هر روز بیش از پیش خود را در ایفای مسئولیت مزبور در قبال خانواده‌هایشان ناتوان احساس می‌کنند.

هنگام خواستگاری، خرید، یا گفت‌وگو در جمعی ناشناس، نگرانند که مبدا اعلام شغل‌شان مترادف با نوعی زبونی و همراه با برانگیختن حس ترحم یا تمسخر مخاطبان کم‌مایه باشد و در مجموع از نوعی تحقیر تاریخی، ملی و اجتماعی رنج می‌برند. در این راستا، نگرش دولتمردان، جامعه و اولیای دانش‌آموزان به معلم، به هفته معلم و... هر یک حاوی رگه‌هایی از ذلت برای معلمان می‌باشد. شاید تصادفی نباشد که روز معلم مصادف با روز کشته شدن الگوهای آن (چه دکتر خانعلی و چه استاد مطهری) واقع شده است گویا در این روز جامعه و زمامداران ما دانسته و ندانسته مشغول بزرگداشت مرگ معلم و مقام معلمی می‌باشند!

بدین گونه، اگر منافع ملی اقتضا دارد که معلمی افضل کارمندی و وزارت آموزش و پرورش ارشد سازمان‌های کشور می‌باشد، واقعیت خلاف این را نشان می‌دهد. با توجه به اینکه در دنیای معاصر، سیستم آموزشی ابزار و تکیه‌گاه تمامی دولت‌های مدرن برای نیل به توسعه پایدار و همه جانبه می‌باشد، از این‌رو، بایسته است سیاست‌گذاران و مسئولین عالی نظام با تجدید نظر در نگرش و روش‌های پیشین خود، و اعاده جایگاه و منزلت آموزش و پرورش در سلسله مراتب سازمانی و اجتماعی، حساب جدید

و بیشتری بر روی نقش و سهم نظام آموزشی و فراتر از یک میلیون معلم باز کنند تا آنها نیز بنوبه خود نقشی شایسته‌تر در اداره کشور و پیشبرد امور و نیل به جامعه مطلوب ایفا کنند.

در صورتی که از حوزه و منظر فرهنگ، آهنگ توسعه پایدار داشته باشیم، آیا با رجحان آموزش و پرورش و مدرسه به مرکزیت معلم، فرایند توسعه تسهیل و تسریع نمی‌گردد و هزینه آن کاهش نمی‌یابد؟ برای تولید، تمرین و نهادینه کردن ارزش‌هایی چون آزادی، عدالت، مدارا، همزیستی، همفکری، تعامل فردی و گروهی، قانونگرایی و سایر توانمندی‌ها و مهارت‌های فردی و اجتماعی آیا نیاز به زیرساخت آموزشی و تربیتی به محوریت مدرسه و معلم نیست؟

با توجه به اینکه دانش آموزان و فرزندان ما (این سرمایه‌ها و مدیران آتی جامعه)، بیشترین و بهترین ایام مفید عمر خود را در محیط‌های آموزشی و در کنار معلمان سپری می‌کنند، و از سوی دیگر با عنایت به ضریب نجابت، تعقل، آرامش، سلامت نفس، خلوص و اثربخشی صنف معلمان (در مقایسه با سایر صنوف)، آیا این محیط و این قشر سالمترین و قابل اعتمادترین حلقه جامعه برای بسترسازی و نهادینه کردن تحولات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی نیست؟

متأسفانه به رغم همه نقش و اهمیتی که نظام آموزشی در اعتلا و انحطاط و توسعه و عقب ماندگی جوامع معاصر ایفا کرده و می‌کند، با این وجود هنوز قادر به احراز جایگاه واقعی خود در ادبیات سیاسی - اجتماعی و فرهنگ برنامه‌نویسی و بودجه‌ریزی ما نشده‌است، و همچنان در ذهن مسئولین ارشد نظام و در زندگی مردم نه «سوژه اصلی» که مسئله‌ای فرعی و حاشیه‌ای باقی مانده است. در حالی که دولتمردان و مدیران ارشد ما، رسانه‌ها، جراید و... حاضر هستند ساعات و صفحات طولانی را صرف بحث بر سر انرژی هسته‌ای، امریکا، عراق و... کنند، مایل نیستند دقایقی اندک از وقت خود را وقف آموزش و پرورش و بحران‌های عمیق آن کنند. و در شرایطی که نه فقط پیشرفت در حوزه علم و فرهنگ و اقتصاد، بلکه پیروزی در جنگ‌ها نیز هر روز بیش از پیش منوط و متکی بر تمهیدات و عملیات روانی و نرم افزاری و مقدم بر عملیات سخت افزاری می‌شود و نیز انقلابات خشن و خونین گذشته به تدریج ماهیتی لطیف و مخملین به خود می‌گیرند، باین وجود در ایران، به واسطه غلبه نگرش سنتی، همچنان از منظر سخت افزاری به حیات و توسعه کشور نگرسته می‌شود! - در حالی که بودجه نظامی امریکا چندین برابر بودجه کل ایران است، گفته می‌شود بودجه آموزشی آن به مراتب بیشتر از بودجه نظامی اش می‌باشد! - آیا جز این است که در اینجا، ما، سرها را در تحت و پاها را در صدر قراردادده ایم؟ (درواقع زمامداران ما، تاکنون، شیپور توسعه راوارونه نواخته اند، از اینرو تعجیبی ندارد که صدای چندانی از آن بیرون نیامده است).

-مشکلات اقتصادی آموزش و پرورش

گرچه گفته می‌شود که در حال حاضر، قریب ۱۵ درصد از بودجه و منابع دولتی در آموزش و پرورش هزینه می‌شود، اما با توجه به رسالت خطیر و سنگین نظام آموزشی و گستره تحت پوشش آن، افزون بر نود درصد بودجه مزبور صرف هزینه‌های جاری و پرسنلی - آنهم در نازلترین سطوح - میشود و قاعدتاً دیگر چیزی جهت ارتقاء کیفی و به روز کردن معلمان و سیستم آموزشی و تجهیز مدارس و نوسازی آنها (که اغلب فرسوده و غیر استاندارد بوده و بدون نیاز به حوادث طبیعی در حال فروریزی هستند) و... باقی نمی‌ماند.

به علاوه فقدان یا ضعف توان و انگیزه‌های مالی، موجب جذب نشدن نیروهای کیفی از یکسو و عدم استفاده بهینه از ظرفیتهای موجود از سوی دیگر خواهد شد و علاوه بر تاثیر مخرب بر کیفیت آموزش، ساختار بازار کار شاغلان این بخش حیاتی را نیز با

پدیده‌های نامطلوبی چون چند شغلی و فقدان انگیزه برای توسعه ظرفیت‌های فردی، روبرو خواهد ساخت و در نهایت به استهلاک، انهزام و انتقال نیروهای کیفی به سایر بخش‌ها می‌انجامد.

اکنون، بسیاری از معلمان، از فرط استیصال و برای جبران کسری هزینه زندگی خود، به تدریس تمام وقت (حتی دو یا سه شیفته) و یا مشاغل دیگر پناه برده‌اند. اگر در سازمان یا پست دیگری پدیده شغل دوم پیامدهای زیان بخشی نداشته باشد، در حرفه معلمی که هر ساعت آن مستلزم و نیازمند چندین برابر پشتوانه مطالعاتی و پژوهشی است، این مسئله عواقب و آثار ناگوار و مخربی خواهد داشت. به مطایبه یا مطاعنه گفته شده قبلاً معلمان گچی از کلاس خارج می‌شدند ولی هم اکنون گچی وارد کلاس می‌شوند! چرا باید شرایطی پدید آورد که معلم مجبور شود در جوار حرفه اصلی خود، ناگزیر از تن دادن به مشاغل متعدد دیگر (در مواردی مسافركشی یادست فروشی و حتی شاگردی در فروشگاه شاگرد خود و...) گردد و در انتها با چشمانی خواب آلود جسم خسته خود را به مدرسه برساند؟! در چنین وضعیتی، زبان حال چنین معلمانی مصداق این لطیفه است که: «نمی‌گذاریم معلمی مزاحم کسب و کار و زندگی‌مان شود!»

بدیهی است اقتصاد و سرانه کنونی آموزش و پرورش (بویژه در غیاب یک ساز و کار نظارتی قوی و نهادینه شده)، چشم و گوش و زبان مسئولین و ناظرین مربوطه را برای کنترل کیفیت خدمات آموزشی، کور، کروکند ساخته است و در چنین شرایطی، پناه بردن معلمان به پدیده نامطلوب اضافه کاری یا شغل دوم به معنای فنا شدن تدریجی خصایل معلمی می‌باشد. هشدار که حرفه معلمی در حال زوال و نسل معلمان واقعی در حال انقراض است.

انگلیسی‌ها ضرب‌المثلی دارند مبنی بر این که: «هنوز آنقدر پولدار نشده‌ام که جنس ارزان بخرم!» در حقیقت در وضعیت فعلی، بی جهت خانواده‌ها و سیاست‌گزاران و مدیران ارشد ما دلخوش و مفتخر به اجرای اصل سی ام قانون اساسی مبنی بر رایگان بودن تحصیلات هستند. در واقع آنها بدون تأمل و تعمق در حاصل کار، دچار نوعی خوشباوری، ساده اندیشی و خود فریبی (اگر نگوییم عوام‌فریبی) شده‌اند، زیرا بودجه و سرانه فعلی آموزش و پرورش در اصل ناظر به حفظ حیات اولیه و نازل سیستم (همچون بیماری مدهوش و محتضر) بوده و بنوعی، بیشتر در حکم اتلاف منابع می‌باشد. از آنجا که در دنیای معاصر، دیگر صرف آموزش خواندن و نوشتن معیار سواد داشتن بشمار نمی‌آید، لذا در وضعیت کنونی، مدارس ما غالباً چیزی جز تداوم مهدکودک‌های سنتی (با هدف نگهداری بچه‌ها تا هنگام فراغت اولیا از کار روزانه خود) نمی‌باشد و یادآور طنز معروف مارک تواین که: «سعی میکنم مدرسه رفتن مزاحم تحصیلاتم نشود!»

در حال حاضر خانواده‌ها و اولیای دانش آموزان ما به بدترین و بی رحمانه ترین شکل (و همراه با شدیدترین فشارهای روحی و روانی)، مشغول پرداخت هزینه تحصیلی فرزندان خود در بیرون از سیستم آموزش رسمی در قالب تهیه معلم خصوصی، خرید کتب، جزوات و نوارهای آموزشی و کمک آموزشی، ثبت نام در کلاسهای فوق العاده، کلاس زبان، کلاس کنکور و... می‌باشند. به تعبیری، اگر چه مدارس ما باز است اما تعلیم و تربیت (به مفهوم حقیقی، اثر بخش و امروزی آن) تعطیل است.

سیل انتقاد، نگرانی و نارضایتی خانواده‌ها و افکار عمومی از کارکرد نظام آموزشی و کیفیت خروجی‌های آن از سویی؛ و رویش قارچ گونه موسسات و جزوات آموزشی و شکل‌گیری امپراطوری‌هایی نظیر موسسه قلم‌چی در حاشیه و بر فراز نظام آموزشی ما، گواهی بر این مدعاست. همچنان که گفته شد در دنیای معاصر سیستم آموزشی کانون توجه و تکیه‌گاه تمام دولتهای مدرن برای ملت سازی و توسعه پایدار و همه جانبه بوده است؛ ولی در ایران، نظام آموزشی ما ظاهراً به مظهر عقب ماندگی و سرخوردگی و تشدید کننده شکافهای ملی و بین المللی تبدیل شده است.

آیا با ساختار آموزشی منسوخ و متصلب کنونی، سرانه ای چنین اندک، مدارسی غیر منعطف و غیر پویا، غیر مشارکتی، فاقد اختیارات واقعی و شفاف و نیز معلمی که به لحاظ محوریت‌های مادی و معنوی و تبعیض‌های آشکار و پنهان، از نظر ذهنی و روانی دچار یاس و سرخوردگی و انواع تحقیرها و فشارهای درونی و بیرونی شده، و همچون خسی در میان امواج افسوس و اندوه سرگردان بوده و در واقع خود «آلبوم و کلکسیون جامع از حسرت و ناکامی» می‌باشد، چگونه می‌توان با پرورش شهروندان توانمند، خلاق، شاداب، هوشیار، دارای اعتماد به نفس و آماده رقابت، مشارکت و تعامل در جهانی به شدت متغیر و فرا پیچیده و... اسباب کامیابی، نشاط و بالندگی جامعه را (در سطح ملی و فراملی) فراهم نمود؟ در بهترین حالت، آموزش چنین سیستم و چنین معلمی، آموزش سکوت و سکون، انفعال، انجماد و اغتشاش فکری، بی‌مسئولیتی، بی‌تفاوتی، بدبینی و نومیدی خواهد بود. بدون تردید، هیچ جامعه‌ای و هیچ حکومتی از طریق بی‌اعتنایی به نظام آموزشی و یا تحقیر علم و معلمان خود، به جایی نرسیده است. بدرستی گفته شده که هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند فراتر از علم و معلم خود برود. می‌توان گفت که وضعیت فعلی نظام آموزش و پرورش و معلمان ما در واقع نمود، برآیند و آینه‌ای تمام نما از روش، منش، بینش و توان برنامه‌ریزی و مدیریت کشور (و نیز افق فکری جامعه) می‌باشد.

چنین می‌نماید که، نه همان به اقتضای ماهیت و ایدئولوژی انقلاب، بلکه به اقتضای بافت و آرایش اقتصادی - اجتماعی و معیشت سنتی ما (و فقدان یا ضعف طبقه متوسط)، مدیران برآمده از بطن و متن انقلاب، اغلب بازاری زاده و کشاورز زاده باشند. ضمن احترام به همه صنوف، باید نسبت به نگرش بازاری و جالبیزکارانه و تعمیم و تداول آن در حوزه فرهنگ - مبنی بر مصرفی پنداشتن آن و توقع بهره‌برداری سریع از هر هزینه‌ای - و تداوم آن پس از ۲۵ سال آزمون و خطا، هشدار داد.

از سویی نامزدهای انتخابات ضمن اذعان و اعتراف به مظلومیت آموزش و پرورش و معلمان، وعده برقراری عدالت و احقاق حقوق ایشان را می‌دهند و از سوی دیگر، برخی کارشناسان با اشاره به خانواده چهار میلیون نفری دولت و تنگناهای شدید بودجه‌ای، نسبت به دامن زدن و افزایش توقع معلمان و پیامدهای احتمالی آن هشدار می‌دهند.

درست است که سطح و سقف منابع و درآمد فعلی دولت، جوابگوی نیازهای رو به گسترش کنونی و آتی جامعه نمی‌باشد و برای حل معضلات عدیده جامعه و از جمله آموزش و پرورش، باید در تکاپوی تمهید منابع جدید و دیگری - از جمله مشارکت خانواده‌ها و بخش خصوصی - بود، اما چرا در این وضعیت ناگوار و تورم افسار گسیخته، باید حساسترین و مهمترین کانون و حلقه حیاتی و ارتباطی جامعه یعنی آموزش و پرورش و معلمان بیشترین هزینه و تاوان کمبود و کسری بودجه را بپردازند؟ در این اوضاع، اگر آموزش و پرورش و معلمان به اقتضای نقش خطیر و حیاتی خود در صدر نمی‌نشینند، دست کم نباید در ذیل هم قرار گیرند. درست است که معلمان «زیاد» هستند ولی باور کنید که «زیادی» نیستند. از اینرو، برقراری عدالت و هماهنگی در دستمزدها و مزایا، حداقل انتظار و کمترین حق آنها است.

آیا رواست هر کس بر سر منبع یا در مسیر دریافت، تولید و توزیع درآمدهای ارزی و ریالی بود، هر آنگونه که اقتضای منافع خود و گروهش می‌نمود، مبادرت به تسهیم و تخصیص بودجه کند؟ برآستی، چند درصد از مسئولین ما حاضر هستند در بین سازمان های موجود کشور آموزش و پرورش و حرفه معلمی را به عنوان شغل خود یا فرزندان شان برگزینند.

اغلب، همگان بر پدیده نامیمون فرار و مهاجرت سرمایه‌ها (اعم از مادی و معنوی) از روستا به شهر، از شهرستانها به پایتخت، و از پایتخت به خارج و آنسوی مرزها پیوسته غبطه و افسوس خورده و می‌خورند. اما آیا اندیشیده‌اند که این سیر فرار و مهاجرت بسوی مراکز قدرت و ثروت و خوشبختی، در ابعادی بسیار خطرناکتر و ویرانگرتر در سطح سازمانها و نهادهای فعال در کشور و بویژه در عرصه آموزش و پرورش برقرار است؟ برآستی هم اکنون چند متخصص مقطع ابتدایی در دبستانهای ما مشغول انجام

وظیفه هستند؟ چرا هر کس اندکی مدرک، دانش، نفوذ و شهرتش ارتقا یافت می‌خواهد - و یا می‌خواهند - به حلقه بالاتر (از ابتدایی به راهنمایی، از راهنمایی به دبیرستان و پیش دانشگاهی، از آنجا به دانشگاه و یا هر جای دیگری به جز آموزش و پرورش...) منتقل شود؟

علت این فاجعه خاموش چیست؟

جز هرم وارونه، نامتوازن و ناعدلانه قدرت و ثروت (و به تبع آن آوازه و اعتبار اجتماعی) و الگوی غلط برنامه‌نویسی و بودجه‌ریزی؟ چرا باید سهم هر دستگاه در هنگام بودجه‌بندی سالیانه، در نسبت مستقیم با قدرت چانه زنی و سهم و وزن آن در معادلات قدرت، باشد؟

بی‌گمان، جامعه کنونی ایران با چالش‌های فراوان و عمیقی روبرو است، اما شاید در این بین یکی از مهمترین و پرمخ‌ترترین گسل‌های مغفول و فراموش شده، گسل ناشی از یاس و پژمرده گی و بغض و سرخوردگی قاطبه معلمان باشد که معلوم نیست در صورت فعال شدن و خروج این گول عظیم و نجیب از بطری سکون و سکوت چه پیامدهایی را به دنبال داشته باشد. حتی اگر جامعه فرهنگیان مستعد انفجار روانی و اجتماعی هم نباشد، مدیریت آینده نگر اقتضا دارد برای خاتمه اثرات منفی چنین نگرشی بر آحاد ملت و بویژه بر نوباوگان این مرزو بوم، تدابیر عاقلانه و عاجلانه ای اندیشیده شود. آیا هنوز وقت آن نرسیده که از فاز «بحران مدیریت» به مرحله «مدیریت بحران» گام نهیم.

- حقوق معنوی معلم

اگر چه در اولین گام، پیوسته مشکلات مادی و مالی معلمان خودنمایی میکند و بویژه این روزها سایر مشکلات و حقوق آنها را تحت الشعاع قرار داده است، و اگر چه افزایش حقوق و مزایا، حل مشکل مسکن، تامین نیازهای اولیه و متعارف زندگی، برقراری عدالت در پرداختها و کمکهای غیر نقدی و... از حقوق مسلم و مطالبات به حق ایشان است، ولی نباید با تاکید صرف بر مطالبات مادی ایشان اعاده و احقاق حقوق معنوی و عزت و منزلت شغلی آنها را از نظر دور داشت. با توجه به ساختار عریض و طویل، معیوب و بیمار آموزش و پرورش در واقع می‌توان گفت چالش بنیادی تر احیای حقوق و منزلت حرفه ای و معنوی معلمان می‌باشد. حقوق حرفه ای معلم به جایگاه او در ساختار متمرکز و متصلب نظام آموزشی، در مدرسه، در شورای مدرسه، در کلاس و در فعالیت کلاسی خود اعم از انتخاب هدف، محتوا، میزان و شیوه تدریس، روش ارزشیابی و... بر می‌گردد.

در حال حاضر معلم نه تنها در تدوین و اجرای مراحل فوق سهم و نقش مشارکتی ندارد که حتی در تعیین جای نشستن دانش آموزان در کلاس خود نیز باید تابع تشخیص ناظم مدرسه باشد!

در مجموع، معلم به موجود بلا دفاع و تحقیر و تضعیف شده‌ای بدل شده که هم در عرصه برون سازمانی (سلسله مراتب سازمانی و اجتماعی) و هم در صحنه درون سازمانی (آموزش و پرورش) همچون بیماری محتضر و بر زمین افتاده پیوسته در معرض فشار، انتقاد، تهاجم و توهین مکرر و بی پایان - حتی از سوی راننده سرویس روزانه خود - قرار دارد. در واقع نباید از او پرسید چرا متناسب با تحولات جهانی خود را به روز نکرده است بلکه باید از او پرسید چرا و چگونه زنده مانده است!

تصادفی نیست در هنگام زنگ تفریح، معلمان به جای تمایل به تبادل آخرین اخبار و دستاوردهای علمی - تخصصی در حوزه تدریس خود، ترجیح می‌دهند با نقل آخرین جوک‌ها و مسابقه در خندانیدن یکدیگر، لحظاتی کوتاه خود و آلامشان را فراموش و برای ادامه کار و زندگی به خویشتن روحیه و نیرو دهند.

تحلیل اجمالی چالش‌های موجود

به رغم تلاش‌های مسئولان امر و وزرای محترم آموزش و پرورش در دهه اخیر، سرعت و جهت اجرایی سازی تحول بنیادین نتوانسته است انتظارات مقام معظم رهبری و مردم را به درستی برآورده کند. عدم تغییر محسوس برون دادها و حتی افت برخی از آنها شاهدی بر این مدعاست. شرایط کرونایی نیز زمینه‌ای شده تا برخی از این چالش‌ها برجسته‌تر گردد و حتی چالش‌های جدیدی به وجود آید. می‌توان چالش‌های اصلی نظام آموزش و پرورش را در سه دسته کلی حکمرانی تربیتی؛ نیروی انسانی؛ کیفیت و عدالت در آموزش و پرورش جای داد.

اهم چالش‌های حکمرانی نظام آموزش و پرورش ایران عبارتند از:

۱. ساختار متمرکز، بروکراتیک و کم بهره ور وزارت آموزش و پرورش؛
۲. تصدی‌گری نابخاشناک وزارت آموزش و پرورش در برخی از امور غیرضروری از جمله مدرسه‌سازی، تالیف و چاپ و توزیع کتاب‌های درسی و...؛

۳. اعمال استانداردها و الگوی یکسان و یکنواخت مدیریتی - تربیتی برای همه مناطق و دانش آموزان؛

۴. شفافیت پایین وزارت آموزش و پرورش در اموری نظیر فرآیندها، سازوکارها، مجوزهای صادره و آمارها؛

۵. بهره‌وری پایین منابع در اختیار ارتقای کیفی آموزش و پرورش؛

۶. تقلیل مشارکت والدین به بعد اقتصادی آن؛

۷. کوتاهی در به روزرسانی و ترمیم سند تحول متناسب با شرایط جدید نظام تربیتی و اجتماعی و کاستی‌های درونی آن در مواعد تعیین شده؛

۸. وادادگی در مقابل اسناد و سیاست‌ها و نهادهای بین‌المللی به ویژه اسناد توسعه پایدار (سند ۲۰۳۰).

اهم چالش‌های نظام آموزش و پرورش ایران در بخش نیروی انسانی عبارتند از:

۱. نسبت غیرمتناسب ۱۰ به ۱۷ نیروهای غیرآموزشی (اداری و خدماتی) به نیروهای آموزشی؛

۲. توزیع نامتوازن نیروی انسانی آموزش و پرورش به لحاظ کمی، کیفی و جنسیتی؛

۳. کمبود قابل توجه نیروی انسانی مورد نیاز در سال‌های آینده؛

۴. جذب نیروی انسانی مورد نیاز وزارت آموزش و پرورش از مسیرهایی غیر از دانشگاه فرهنگیان؛

۵. تقلیل دانشگاه فرهنگیان به صرف تربیت معلم و غفلت از تربیت مدیر و کارشناس؛

۶. فقدان نظام ارزیابی دوره‌ای صلاحیت‌های تخصصی، حرفه‌ای و اخلاقی و علمی معلمان متناسب با نیازها و اقتضات؛

۷. کم توجهی به منزلت معلمان به عنوان نیروهای فکری و فرهنگی جامعه و متخصصان امر تربیت

۸. نابسامانی معیشتی و رفاهی فرهنگیان؛

۹. ناکارآمدی نسبی صندوق ذخیره فرهنگیان در بهبود معیشت فرهنگیان و ابهام در هویت حقوقی آن؛

۱۰. بی نظمی در پرداخت اضافه کار و حق التدریس و دیگر پرداخت‌های فرهنگیان؛
 ۱۱. تقلیل نقش معلم از مربی‌گری، به آموزشگری.
- اهم چالش‌های ناظر به کیفیت و عدالت آموزشی و پرورشی نیز می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:
۱. پایین بودن میانگین معدل آزمون‌های نهایی دوره متوسطه دوم و فاصله قابل توجه آن میان استان‌های برخوردار و محروم؛
 ۲. ضعف توجه مطلوب و منطقی به همه ساحت‌های تربیت؛
 ۳. نیاز شدید قریب به یک سوم از دانش‌آموزان به توانمندسازی مرتبط با آسیب‌های اجتماعی؛
 ۴. بازماندگی از تحصیل قریب به ۲۰ درصد از افراد مشمول دوره متوسطه دوم؛
 ۵. عدم دسترسی حداقل ۲ میلیون دانش‌آموز به خدمات آموزش و پرورش مجازی در دوره کرونا؛
 ۶. تحصیل بیش از ۱۴ درصد از دانش‌آموزان کشور در مدارس پولی؛
 ۷. رتبه پایین ایران در آزمون‌های بین‌المللی دانش‌آموزی در سطح منطقه و جهان (از جمله رتبه ۴۸ از ۵۸ کشور شرکت‌کننده در آزمون علوم پایه چهارم و رتبه ۵۰ از ۵۹ کشور شرکت‌کننده در آزمون ریاضی هشتم در تیمز ۲۰۱۹)؛
 ۸. کمبود فضاهای آموزشی و پرورشی مناسب و توزیع نامتوازن آن در مناطق مختلف؛
 ۹. اثر منفی کنکور و بازار آن بر کیفیت عناصر یاددهی و یادگیری؛
 ۱۰. گسترش و رونق تحصیل مجازی در مدارس و مراکز آموزشی بین‌المللی؛
 ۱۱. کاستی‌های نظام ارزشیابی و تضمین کیفیت خدمات آموزشی و پرورشی و فقدان نظام سنجش آموزش و پرورش رسمی و عمومی در سطح ملی

نتیجه‌گیری

اهمیت آموزش و پرورش در دنیای امروز به حدیست که بسیاری از جامعه‌شناسان آن را مهمترین نهاد در ساخت یک جامعه موفق می‌دانند. آموزش و پرورش در پروراندن فرد وبالنده کردن آنان نقش حیاتی دارد، شناسایی استعدادها و ایجاد شرایط لازم برای شکوفایی آنها در زمینه‌های مختلف و رشد موزون و متعادل انسان در جنبه‌های مختلف عقلانی، عاطفی، اجتماعی و جسمانی مسئولیت‌های سنگینی است که آموزش و پرورش باید انجام رساند. به عبارت دیگر کمال انسان در گرو تربیت صحیح و رفتار اوست. در مجموعه دگرگونی‌های اجتماعی قرن اخیر، گرایش شدید به «آموزش و پرورش» جالب توجه است گرایشی که تقریباً فراگیر و جهانی است. در جامعه امروز همه ملتها با هر نظام سیاسی و اجتماعی، پیشرفته و در حال پیشرفت به مساله ی «تربیت» توجه دارند و آموزش و پرورش نسبت به دیگر فعالیت‌های اجتماعی در مقیاس جهانی از اولویت خاصی بهره‌مند است. این توجه شدید بی دلیل نیست و بر منطقی قوی بنیاد شده است. دنیای امروز، تربیت فرزند را از نیازهای اولیه زندگی می‌شناسد فو بدون اغراق آموزش و پرورش و مربیان پرورشی در این تربیت نقش انکارناپذیری دارند چه که این نهاد در صدد است در کنار آموزش علمی، روح و جان کودکان و نوجوانان را به گونه‌ای صیقل دهد تا درجات متعالی در فکر و اندیشه آنان نهادینه گردد. نظام‌های آموزشی، حتی در پیشرفته‌ترین جوامع خصلتی محافظه‌کارانه دارند و در مقابل تغییرات مقاومت می‌کنند. اما سرانجام جامعه، گرایش‌ها و نیازهای جدید را بر سیستم آموزش و پرورش تحمیل می‌کند. شکاف بین نیازهای دانش‌آموزان و میل نظام‌های آموزشی به ایستایی در برابر تغییر، یکی از چالش‌های آموزش و پرورش در همه جای دنیا است. آیا می‌توان از این مقدمات نتیجه گرفت که نقش معلم در مدرسه کمرنگ شده و شغل معلمی آینده‌ای ندارد؟ به

نظر می‌رسد هیچ چیز نمی‌تواند جای معلم را بگیرد، اما مفهوم سنتی معلم با چالش اساسی مواجه است و معلمان باید خود را با شرایط جدید تطبیق دهند. مقاومت معلمان در برابر موج تغییرات، ایستادگی سامورایی‌ها در برابر تغییرات در جامعه ژاپن یا مقاومت سرخ پوستان آمریکایی در برابر مهاجرانی که به مراتب از آنها قوی‌تر بودند را تداعی می‌کند.

آموزش و پرورش ایران در ارتباط با شعار امسال یونسکو در هفته آموزش برای همه، با چه چالش‌هایی مواجه است؟ آموزش و پرورش ما با کمبود معلم مواجه نیست، بلکه با توزیع نامناسب معلمان مواجه است که باعث ایجاد نیروی مازاد در مناطق برخوردار و کمبود معلم در برخی مناطق محروم شده است. سیاست‌های استخدامی این وزارتخانه نتوانسته تا کنون این معضل را حل کند. آموزش و پرورش در زمینه کیفیت آموزشی دچار مشکل است و بخشی از ضعف کیفیت آموزشی، به چگونگی جذب، آموزش و نگهداشت معلمان برمی‌گردد.

اغلب معلمان آموزش‌های لازم برای حرفه معلمی را ندیده‌اند و در طول خدمت به ندرت در کلاس‌های ضمن خدمت، اطلاعات و دانش و روش‌های آموزشی خود را بازننگری و اصلاح کرده‌اند. انگیزه شغلی معلمان و دلبستگی حرفه‌ای آنها، پایین است. معلمان در دفتر مدرسه و حتی در کلاس‌های درس مستقیم و غیرمستقیم ناراضی‌تری خود را از اوضاع معیشتی ابراز می‌کنند.

اغلب معلمان حقوق و مزایای پایین را عامل بی‌انگیزگی خود معرفی می‌کنند. یکی از جنبه‌های متناقض، نسبت هزینه‌های پرسنلی به سایر هزینه‌ها در بودجه وزارت آموزش و پرورش است. به طور متوسط در ده سال گذشته ۹۰ درصد اعتبارات وزارتخانه صرف پرداخت حقوق و مزایای پرسنل شده است. با این وجود پرسنل آموزش و پرورش حقوق و مزایای خود را به هیچ وجه کافی نمی‌دانند و دائماً خود را با کارکنان دیگر دولت مقایسه کرده و احساس تبعیض آنها را رنج می‌دهد.

منابع و مأخذ:

۱. آموزش و پرورش ایران در حاشیه، دکتر علی اصغر کاکو جویباری، سایت بازتاب، ۸۳/۱۲/۲۶
۲. آموزش و پرورش در برزخ، ابراهیم اصلانی، همشهری ۹۴/۴/۱۲
۳. آموزش و پرورش و ایدئولوژی کارمندی، شیرزاد عبداللهی، روزنامه همشهری ۹۳/۸/۱۸
۴. آموزش و پرورش و توسعه، تدوین و تلفیق حسین دهقان و مسلم پرتو، پژوهشکده تعلیم و تربیت، زمستان ۱۳۹۱
۵. اصلاحات در آموزش و پرورش، هماندیشی و مصاحبه با صاحبانظران و متخصصان، پژوهشکده تعلیم و تربیت، خرداد ۱۳۹۱
۶. اقتصاد و برنامه‌ریزی توسعه آموزش و پرورش و آموزشهای فنی و حرفه‌ای، با اهتمام منیره رضایی، پژوهشکده تعلیم و تربیت، ۱۳۹۳
۷. بررسی و برآورد سهم نیروی انسانی با سواد و بی سواد در ارزش افزوده بخشهای اقتصادی کشور، رحیم دباغ ۱۳۹۳
۸. تحلیل تطبیقی بازدهی اقتصادی سرمایه انسانی در بازار کار آموزش و پرورش ایران، دکتر ابوالقاسم نادری، ۱۳۹۳
۹. چالشهای رئیس جمهور نهم، مسعود نیلی، روزنامه شرق، ۹۴/۱/۳۰
۱۰. چکیده مقاله‌های همایش ملی مهندسی اصلاحات در آموزش و پرورش، به کوشش منیره رضایی، پژوهشکده تعلیم و تربیت، خرداد ۱۳۹۱
۱۱. ریشه‌های توسعه نیافتگی و آموزش و پرورش ایران، در گفتگو با مسئولان و صاحبانظران، به کوشش احسان هوشمند، پژوهشکده تعلیم و تربیت، ۱۳۹۲
۱۲. سند و منشور اصلاح نظام آموزش و پرورش ایران، به کوشش دکتر نادر سلسبیلی، دکتر صغری ابراهیمی قوام و...، پژوهشکده تعلیم و تربیت، تابستان ۱۳۹۲
۱۳. ظهور اقتصاد دانش و ضرورت تحول در آموزش و پرورش ایران، یعقوب انتظاری، ۱۳۹۳
۱۴. مبانی نظری اصلاحات در آموزش و پرورش و سازمان، مدیریت و نیروی انسانی، مجموعه مقالات همایش ملی مهندسی اصلاحات در آموزش و پرورش، به اهتمام منیره رضایی، پژوهشکده تعلیم و تربیت، ۱۳۹۲
۱۵. مجموعه مقالات راهبردهای کلان اصلاحات در آموزش و پرورش، دکتر علی اصغر کاکو جویباری، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۹۰
۱۶. نقش آموزش و پرورش در توسعه از دیدگاه زنده‌یاد دکتر حسین عظیمی، پژوهشکده تعلیم و تربیت، بهار ۱۳۹۲